

٣

الدرس . الدرس . الدرس . الدرس . الدرس

الدرس . الدرس . الدرس . الدرس . الدرس

الأمثال والحكم

الأمثال

الدرس الثالث

آنالیز ترکیبی متن درس (ترجمه و قواعد)

الأمثال و الحکم (مثلها و حکمتها)

المثل	خبر	وسيلة	لبيان	ما	في	الصمير	بصورة	موجزة	و	نافذة.
مثل	بهترین	وسيلة	برای بیان	آنچه	در	درون	به شکلی	مختصر	و	عمیق
مبتداً	خبر	مضاف‌إليه	جاء و مجرور	مضاف‌إليه	—	مجرور بحرف الجرّ	جاء و مجرور	صفة	—	معطوف

مثل بهترین وسیله برای بیان آن چه در درون است، به شکلی مختصر و عمیق می باشد.

فاستخدام	الأمثال	أسلوب	قرآني	جميل	نجدّه	في كثير	من الآيات،	أو	ضمن	قصص	متنوعة.
پس به کار گرفتن	مثلها	شیوهی	قرآنی	زیبایی	آن را می یابیم	در بسیاری	از آیات	یا	در ضمن	قصه‌هایی	متنوع
—، مبتداً	مضاف‌إليه	خبر	صفة	صفة	فعل و فاعل و مفعول به	جاء و مجرور	جاء و مجرور	—	معطوف	مضاف‌إليه	صفة

پس به کار گرفتن مثلها شیوهی قرآنی زیبایی است که در بسیاری از آیات یا در ضمن قصه‌هایی متنوع آن را می یابیم.

إنّ	الأمثال	تشكيل	جزءاً	من	ثقافة	الأُمم	و	حَضَارَتِهَا
همانا	مثلها	تشکیل می دهند	جزئی	از	فرهنگ	ملت‌ها	و	تمدن آن‌ها
—	اسم إنّ	فعل و فاعل (خبر إنّ)	مفعول به	—	مجرور بحرف الجرّ	مضاف‌إليه	—	معطوف، مضاف‌إليه

همانا مثلها، جزئی از فرهنگ ملت‌ها و تمدن آن‌ها را تشکیل می دهند

و	تنبّع	من	حياة	المُجتمعات	البشرية	طول	تاريخها.
و	سرچشمه می گیرند	از	زندگی	جوامع	انسانی	طول	تاریخشان
—	فعل و فاعل	—	مجرور بحرف الجرّ	مضاف‌إليه	صفة	مفعول فيه	مضاف‌إليه، مضاف‌إليه

و از زندگی جوامع انسانی در طول تاریخشان، سرچشمه می گیرند.

تستخدم	الأمثال	اختاراً	من الإطناب.
به کار گرفته می شوند	مثلها	به خاطر دوری	از زیاده‌گویی
فعل	نائب فاعل	...	جاء و مجرور

مثلها به خاطر دوری از زیاده‌گویی به کار گرفته می شوند.

فهي	تبيّن	المواضيع	بصورة	واضحة	ولكن	على سبيل	التعريض	و الكناية.
پس آن‌ها	بیان می نمایند	موضوعات	به شکلی	آشکار	ولی	به صورت	اشاره و گذرا	و کنایه
—، مبتداً	فعل و فاعل (خبر)	مفعول به	جاء و مجرور	صفة	—	جاء و مجرور	مضاف‌إليه	—، معطوف

پس آن‌ها موضوعات را به شکلی آشکار ولی به صورت اشاره و گذرا و کنایه بیان می نمایند.

هناك	عبارات	منثورة	و	منظومة	أصبحت	أمثالاً	و	حکماً	ليكثر	استعمالها	في	الأدب	العربي
وجود دارد	عبارت‌هایی	به نثر	و	به نظم	شد	مثل‌هایی	و	حکمت‌هایی	به دلیل زیادی	کاربرد آن‌ها	در	ادبیات	عربی
خبر مقدم	مبتداً مؤخر	صفة	—	معطوف	الأفعال الناقصة و اسمها	خبر «أصبح»	—	معطوف	جاء و مجرور	مضاف‌إليه، مضاف‌إليه	—	مجرور بحرف الجرّ	صفة

عبارت‌هایی به نثر و به نظم وجود دارد که به دلیل استفاده‌ی زیاد آن‌ها در ادبیات عربی ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌هایی گشتند

و	دَخَلَتْ	الأدب	الفارسي	سبب	الأشتراك	الثقافي	بين	اللغتين،
و	وارد شد	ادبیات	فارسی	به دلیل	اشترک	فرهنگی	بین	دو زبان
—	فعل و فاعل	مفعول به	صفة	جاء و مجرور	مضاف إليه	صفة	مفعول فيه	مضاف إليه

و به دلیل اشتراک فرهنگی بین دو زبان وارد ادبیات فارسی شدند.

نُشِرَ	إلى	نماذج	منها:	أَلْجَاز	ثم	الذَّار.
اشاره می‌کنیم	به	نمونه‌هایی	از آن‌ها	همسایه	سپس	خانه
فعل و فاعل	—	مجرور بحرف الجرّ	جاء و مجرور	...	—	معطوف

که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: (اول) همسایه سپس خانه.

كَلِمَ	النَّاسَ	على	قَدَرِ	عَقُولِهِمْ.	لا يُلْدَعُ	المؤمنين	من	جُحِرَ	مرتبين.
سخن بگو	مردم	به	اندازه	عقل‌هایشان	گزیده نمی‌شود	مؤمن	از	یک سوراخ	دو بار
فعل و فاعل	مفعول به	—	مجرور بحرف الجرّ	مضاف إليه، مضاف إليه	—، فعل	نایب فاعل	—	مجرور بحرف الجرّ	...

مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

با مردم به اندازه‌ی عقل‌هایشان سخن بگو.

الْمَلِكُ	يَبْقَى	مَعَ	الكُفْرِ	و	لا يَبْقَى	مَعَ	الظُّلَمِ.
حکومت	باقی می‌ماند	با	کفر	و	باقی نمی‌ماند	با	ظلم
مبتداً	فعل و فاعل (خبر)	مفعول فيه	مضاف إليه	—	—، فعل و فاعل	مفعول فيه	مضاف إليه

حکومت با کفر باقی می‌ماند و با ظلم باقی نمی‌ماند.

موجزة: مشتق و اسم مفعول باب افعال، معرب، منصرف

نافذة، واضحة: اسم فاعل ثلاثی مجرد، معرب، نکره

استخدام: جامد، مصدر و باب استفعال، صحیح‌الآخر، معرفه به اضافه

جميل، كثير: مشتق و صفت مشبیه، منصرف

مُتَنَوِّعة: اسم فاعل باب تفعّل، نکره

منشورة، منظومة: اسم مفعول ثلاثی مجرد، مفرد مؤنث

كَلَّمَ: امر للمخاطب باب تفعیل، مبنی بر سکون (کسر در انتهای این فعل به‌خاطر رفع التقای ساکنین است).

السَّلام	قَبْلَ	الكَلَامِ.	مَنْ	كَانَ	لِلَّهِ	كَانَ	اللَّهِ	لَهُ.
سلام	قبل از	کلام	هر کس	باشد	برای خدا	است	خداوند	برای او
...	مفعول فيه	مضاف إليه	...	الأفعال الناقصة و اسمها (فعل شرط)	جار و مجرور (خبر کان)	الأفعال الناقصة (جواب شرط)	اسم کان	جاء و مجرور (خبر کان)

هرکس برای خدا باشد، خدا برای اوست.

سلام قبل از کلام.

النَّاسَ	على دين	ملوكهم.	مَنْ	عَرَفَ	نَفْسَهُ	فَقَدْ عَرَفَ	رَبَّهُ.
مردم	بر دین	پادشاهان خود	هر کس	بشناسد	خودش	پس می‌شناسد	پروردگارش
مبتداً	جاء و مجرور (خبر)	مضاف إليه، مضاف إليه	...	فعل (شرط) و فاعل	مفعول به، مضاف إليه	—، فعل و فاعل (جواب شرط)	مفعول به، مضاف إليه

مردم بر دین و آیین پادشاهان خود هستند.

هرکس خودش را بشناسد پس پروردگارش را شناخته است. (می‌شناسد)

الكَلَامُ	يَجُرُّ	الكَلَامِ.	إِذَا	عَلَى الرَّسُولِ	إِلَّا	الْبَلَاغُ ﴿١﴾
سخن	می‌آورد	سخن	نست	بر پیامبر	جز	رساندن (پیام)
مبتداً	فعل و فاعل (خبر)	مفعول به	—	جاء و مجرور (...)	—	...

جز رساندن (پیام) بر پیامبر (واجب) نیست.

سخن، سخن می‌آورد.

أَطْلُبُوا	الْعِلْمَ	مِنْ	الْمَهْدِ	إِلَى	اللَّحْدِ.	النَّجَاةُ	فِي الصَّدَقِ.
بجوید	علم	از	گهواره	تا	گور	نجات	در راستگویی
فعل و فاعل	مفعول به	—	مجرور بحرف الجرّ	—	مجرور بحرف الجرّ	مبتداً	جائز و مجرور (خبر)

ز گهواره تا گور دانش بجوید. نجات در راستگویی است.

إِتَّقُوا	مَوَاضِعَ	التَّهْمِ.	إِنَّ	مَعَ	الْعُسْرِ	يُسْرًا	كُلُوا	و اشْرَبُوا	و لا تُسْرِفُوا
بپرهیزید	جایگاه‌ها	تهمت‌ها	همانا	همراه	سختی	آسانی	بخورید	و بیاشامید	و اسراف نکنید
فعل و فاعل	مفعول به	مضاف‌إلیه	—	مفعول فیه (خبر مقدم إِنَّ)	مضاف‌إلیه	اسم مؤخر إِنَّ	فعل و فاعل	— ، فعل و فاعل	— ، فعل و فاعل

— از جایگاه‌های تهمت، بپرهیزید. (دوری کنید) همانا به همراه سختی، آسانی است. بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید.

و الْكَافِرِينَ	الْعِظَ ^(۱)	لَا تَلْقُوا	بِأَيْدِيكُمْ	إِلَى	التَّهْلُكَةِ
و فرو برندگان	خشم	نیندازید	با دستانتان	به	نابودی
— ،	— ، فعل و فاعل	جائز و مجرور، مضاف‌إلیه	—	مجرور بحرف الجرّ

و فروبرندگان خشم. با دستانتان (خود را) به نابودی نیندازید.

و	مَنْ	يَتَوَكَّلْ	عَلَى	اللَّهِ	فَهُوَ	حَسْبُهُ
و	هرکس	توکل نماید	بر	خدا	پس او	برایش کافی
—	...	فعل شرط و فاعل	—	مجرور بحرف الجرّ	— ، مبتداً (جواب شرط)	خبر، مضاف‌إلیه

و هرکس به خدا توکل کند، پس او برایش کافی است.

حَسْبُنَا	اللَّهُ	وَ	نِعْمَ	الْوَكِيلُ	الْكَرِيمُ	إِذَا	وَعَدَ،	وَفَى.
برای ما کافی	خداوند	و	چه خوب	وکیل	بخشنده	هرگاه	وعده دهد	وفا می‌کند
مبتداً، مضاف‌إلیه	خبر	—	مفعول فیه	فعل شرط و فاعل (...)	فعل و فاعل (جواب شرط)

خدا برای ما کافی است و چه خوب وکیلی است. بخشنده هرگاه وعده دهد وفا می‌کند.

الْمَسْئُولُ	حُرٌّ	حَتَّى يَعْده.	لَا يَقَعْ	فِي	السُّوءِ	إِلَّا	فَاعِلُهُ.
مسئول	آزاد	تا وعده بدهد	نمی‌افتد	در	بدی	مگر	انجام‌دهنده‌ی آن
مبتداً	خبر	— ، فعل و فاعل	فعل	—	مجرور بحرف الجرّ	—	...، مضاف‌إلیه

مسئول آزاد است تا این‌که وعده بدهد. در بدی نمی‌افتد مگر انجام‌دهنده‌ی آن (بدی)

عِظْ	نَفْسَكَ	قَبْلَ	أَنْ	يَعْظَلَكَ	الدَّهْرُ.
پند بده	خودت	قبل	که	تو را پند دهد	روزگار
فعل و فاعل	مفعول به، مضاف‌إلیه	مفعول فیه	—	فعل و مفعول به	فاعل

خودت را پند بده قبل از این‌که روزگار به تو پند دهد.

ملوك: ج مَلِك، مشتق و صفت مشبّهه
 الصّدق: جامد مصدری، معرب، معرفه به ال
 اتَّقُوا: فعل امر، للمخاطبین، مبنی، متعدّی
 الوکیل، الکریم: مشتق و صفت مشبّهه، منصرف
 مواضع: ج مَوَاضِع، اسم مکان، معرب، غیر منصرف
 أیدی: ج ید، مفرد مؤنث (مؤنث معنوی)، منقوص
 مَنْ: اسم شرط، نکره، مبنی بر سکون، در (مَنْ كَانَ ...، مَنْ عَرَفَ ...، مَنْ يَتَوَكَّلْ ...)
 عِظْ، يَعْظُ: فعل مثال واوی



تاکنون با فعل‌های بسیاری آشنا شده‌ایم. ریشه یا ماده‌ی بسیاری از این فعل‌ها از سه حرف تشکیل شده است؛ مانند: یقرأ (قرأ)، یکتب (کتب)، فرّج (فرج)، اکتسب (کسب)، استخرج (خرج). گاهی ماده‌ی فعل یعنی همان سه حرف اصلی دارای یکی از حروف «و - ا - ی» می‌باشد؛ مانند: قَالَ (قول)، یَبِيعُ (بیع)، تَدْعُو (دعو).

نکته: به این سه حرف یعنی «و - ا - ی» (واو)، «حروف عله» گفته می‌شود.

فعل‌ها از لحاظ داشتن و نداشتن حروف عله به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- **فعل معتل:** فعلی که یک یا دو حرف اصلی آن از حروف عله باشد. مانند: وَعَدَ، قَالَ، هَدَى، وَحَى

۲- **فعل صحیح:** فعلی که هیچ کدام از حروف اصلی آن «عله» نباشد. مانند: ذَهَبَ، قَرَأَ، قَتَلَ، كَتَبَ

در فعل معتل گاهی حالتی پیش می‌آید که تلفظ کلمه در زبان عربی یا دشوار است یا غیرممکن! از این رو تغییراتی در ساختمان کلمه ایجاد می‌شود تا راحت‌تر تلفظ شود که به این تغییرات «اعلال» می‌گویند. در زبان فارسی نیز دیده‌اید که گاهی برای بیان آسان‌تر کلمات، آن‌ها را تغییر می‌دهیم.

□ برای بررسی این تغییرات در فعل‌های معتل ابتدا باید بدانیم:

فعلی که اولین حرف اصلی آن حرف عله باشد، «فعل مثال» نامیده می‌شود؛ مانند: وعد، ورث، وصل، ... / یئس، یقظ، یبس، ...

فعلی که دومین حرف اصلی آن، حرف عله باشد، «فعل اجوف» نامیده می‌شود؛ مانند: قول، عود، قوم، ... / بیع، سیر، جیء، ...

فعلی که سومین حرف اصلی آن، حرف عله باشد، «فعل ناقص» نامیده می‌شود؛ مانند: دعو، رجو، تلو، ... / هدی، جری، مشی، ...

نکته: فعل مثال، اجوف و ناقص را در دو گروه مثال زدیم و علت آن، این است که حروف عله در اصل دو حرف «و - ی» هستند و «ا» همیشه تغییر یافته‌ی یکی از آن دو است.

□ بررسی تغییرات فعل مثال:

با توجه به آن‌چه گفتیم باید دو گروه فعل مثال را در نظر گرفت و به بررسی تغییرات آن پرداخت:

فعل مثال واوی: وعد، ورث، وعظ، ... / **فعل مثال یایی:** یئس، یبس، یقظ، ...

□ اعالال در فعل مثال واوی:

برای بررسی این تغییرات در فعلی که فاء الفعل آن «واو» است، به‌عنوان نمونه از صرف فعل «وَعَدَ» شروع می‌کنیم:

۱- فعل مثال واوی در حالت ماضی:

۱- وَعَدَ: وعده داد	۲- وَعَدَا	۳- وَعَدُوا	۴- وَعَدْتُ	۵- وَعَدَتَا	۶- وَعَدْنِ	۷- وَعَدْتُ
۸- وَعَدْتُمَا	۹- وَعَدْتُمْ	۱۰- وَعَدْتِ	۱۱- وَعَدْتُمَا	۱۲- وَعَدْتُنَّ	۱۳- وَعَدْتُ	۱۴- وَعَدْنَا

سوال: آیا میان صرف فعل «وعد» و سایر فعل‌های صحیح مانند «قتل، سمع، نظر و ...» تفاوتی وجود دارد؟ یا صرف این فعل با افعال صحیح یکسان است؟

پاسخ: فعل مثال واوی، در حالت ماضی معلوم هیچ نوع اعلالی ندارد؛ یعنی در چهارده صیغه‌ی ماضی همانند سایر فعل‌ها بدون تغییر ظاهر می‌شود. هم‌چنین فعل مثال، به‌صورت ماضی مجهول، بدون اعالال می‌باشد:

۱- وُعِدَ: وعده داده شد	۲- وُعِدَا	۳- وُعِدُوا	۴- وُعِدْتُ	۵- وُعِدَتَا	۶- وُعِدْنِ	۷- وُعِدْتُ
۸- وُعِدْتُمَا	۹- وُعِدْتُمْ	۱۰- وُعِدْتِ	۱۱- وُعِدْتُمَا	۱۲- وُعِدْتُنَّ	۱۳- وُعِدْتُ	۱۴- وُعِدْنَا

۲- فعل مثال واوی در حالت مضارع:

شما هنگامی که فعل ماضی را مضارع می‌کنید، حرف مضارعه را بر سر سه حرف اصلی می‌آورید: ذَهَبَ ← يَذْهَبُ / قَتَلَ ← يَقْتُلُ

یعنی در فعل مثال واوی باید داشته باشیم: وَعَدَ ← يُوْعِدُ / وَجَدَ ← يُوْجِدُ

اما در متن درس دیدید و قبلاً هم شنیده‌اید که این فعل‌ها به صورت مقابل می‌آیند: وَعَدَ ← يَعِدُ / وَجَدَ ← يَجِدُ

یعنی در حالت مضارع، تغییری واضح مشاهده می‌شود. حرف عله در این حالت محذوف است (به این نوع اعلال «اعلال حذفی» گفته می‌شود). این تغییر در هر چهارده صیغه‌ی مضارع پدیدار می‌شود: (یعنی در هر چهارده صیغه اعلال حذفی صورت گرفته است).

يُوْعِدُ ← حذف حرف عله: يَعِدُ وعده می‌دهد (اکنون که اولین صیغه‌ی مضارع را ساختیم، بقیه‌ی صیغه‌ها را، از همین صیغه، الگوبرداری کرده و به همین شکل صرف می‌کنیم).

۱- يَعِدُ: وعده می‌دهد	۲- يَعِدَانِ	۳- يَعِدُونَ	۴- يَعِدُ	۵- يَعِدَانِ	۶- يَعِدُنَ	۷- يَعِدُ
۸- يَعِدَانِ	۹- يَعِدُونَ	۱۰- يَعِدِينَ	۱۱- يَعِدَانِ	۱۲- يَعِدُنَ	۱۳- أَعِدُ	۱۴- نَعِدُ

نکته: فعل مثال واوی، در حالت مضارع معلوم، در همه‌ی صیغه‌ها اعلال به حذف دارد.



اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ! خودت را بيازما!

ضغ المضارع من الأفعال التالية ثُمَّ صَرَّفْهَا: از افعال زیر مضارع بساز سپس آن‌ها را صرف کن.

وَجَدَ (بِ) وَرَثَ (بِ) وَصَلَ (بِ) وَلَدَ (بِ) وَعَظَ (بِ) وَزَنَ (بِ)

پاسخ:

وَجَدَ ← مضارع: يَجِدُ، يَجِدَانِ، يَجِدُونَ، يَجِدُ، يَجِدَانِ، يَجِدُونَ، ...
 وَصَلَ ← مضارع:
 وَعَظَ ← مضارع:
 وَرَثَ ← مضارع: يَرِثُ، يَرِثَانِ، يَرِثُونَ، يَرِثُ، يَرِثَانِ، يَرِثُونَ، ...
 وَلَدَ ← مضارع:
 وَزَنَ ← مضارع:

□ استندکار

۱- فعل‌های امر را که به خاطر می‌آورید!

برای ساختن فعل امر مخاطب چه کارهایی انجام می‌دادیم؟

۱- حذف «ت»

۲- ساکن کردن آخر فعل یا حذف نون (جز جمع مؤنث)

۳- اگر حرف اول ساکن باشد، همزه می‌آوریم. اکنون از فعل‌های مضارع «مثال»، امر می‌سازیم:

(۱) تَعِدُ ← امر مخاطب (۳) تَعِدُونَ ← امر مخاطب (۵) تَعِدَانِ ← امر مخاطب
 (۲) تَعِدَانِ ← امر مخاطب (۴) تَعِدِينَ ← امر مخاطب (۶) تَعِدُنَ ← امر مخاطب

پس امر حاضر فعل مثال، به صورت زیر می‌باشد:

(۱) عِدْ: وعده بده (۲) عِدَا (۳) عِدُوا (۴) عِدِي (۵) عِدَا (۶) عِدْنَ

یعنی در حالت امر، نیز «اعلال حذفی» صورت گرفته است. اکنون شما امر فعل‌های زیر را بنویسید:

تَجِدُ، تَلِدُ، تَرِنُ، تَعْظُ، تَرِثُ، تَصِلُ

پاسخ:

تَجِدُ: جِدْ، جِدَا، جِدُوا، جِدِي، جِدَا، جِدْنَ
 تَرِنُ:
 تَعْظُ:
 تَرِثُ:
 تَصِلُ:

۲- فعل‌های مضارع منصوب و مجزوم را به خاطر بیاورید؛ آن‌ها نیز مانند امراز مضارع ساخته می‌شوند:

الف: برای ساختن مضارع منصوب چه می‌کنیم:

(۱) آوردن حروف ناصبه

(۲) منصوب کردن آخر فعل یا حذف نون (جز جمع مؤنث): لَنْ + يَعِدُ ← لَنْ يَّعِدَ، لَنْ + يَعِدَانِ ← لَنْ يَّعِدَا، ...

ب: برای ساختن مضارع مجزوم چه می‌کنیم:

(۱) آوردن حروف جازمه

(۲) مجزوم کردن آخر فعل یا حذف نون (جز جمع مؤنث): لَمْ + يَعِدُ ← لَمْ يَّعِدَ، لَمْ + يَعِدَانِ ← لَمْ يَّعِدَا، ...

اکنون به صرف کامل این دو فعل دقت کنید:

فعل مضارع منصوب

(۱) أَنْ يَّعِدَ: که وعده بدهد	(۲) أَنْ يَّعِدَا	(۳) أَنْ يَّعِدُوا	(۴) أَنْ يَّعِدَ	(۵) أَنْ يَّعِدَا	(۶) أَنْ يَّعِدْنَ	(۷) أَنْ يَّعِدَ
(۸) أَنْ يَّعِدَا	(۹) أَنْ يَّعِدُوا	(۱۰) أَنْ يَّعِدِي	(۱۱) أَنْ يَّعِدَا	(۱۲) أَنْ يَّعِدْنَ	(۱۳) أَنْ يَّعِدَا	(۱۴) أَنْ يَّعِدَا

فعل مضارع مجزوم

(۱) لَمْ يَّعِدَ: وعده نداده است.	(۲) لَمْ يَّعِدَا	(۳) لَمْ يَّعِدُوا	(۴) لَمْ يَّعِدَ	(۵) لَمْ يَّعِدَا	(۶) لَمْ يَّعِدْنَ	(۷) لَمْ يَّعِدَ
(۸) لَمْ يَّعِدَا	(۹) لَمْ يَّعِدُوا	(۱۰) لَمْ يَّعِدِي	(۱۱) لَمْ يَّعِدَا	(۱۲) لَمْ يَّعِدْنَ	(۱۳) لَمْ يَّعِدَا	(۱۴) لَمْ يَّعِدَا

* همان‌طور که می‌بینید چون این افعال از فعل مضارع مثال ساخته شده‌اند، در آن‌ها «اعلال به حذف» صورت گرفته است.

بنابراین فعل مثال، تنها در حالت مضارع؛ اعلال می‌شود و آن دسته از فعل‌هایی که از فعل مضارع ساخته می‌شوند نیز همین نوع اعلال را دارا هستند (به جز فعل مضارع مجهول).

۳- فعل‌های مضارع مجهول را به خاطر بیاورید:

يُقْتَلُ ← يُقْتَلُ مجهول

فعل مثال، به صورت مضارع مجهول، اعلال ندارد:

فعل مضارع مجهول

(۱) يُوعَدُ: وعده داده می‌شود.	(۲) يُوعَدَانِ	(۳) يُوعَدُونَ	(۴) يُوعَدُ	(۵) يُوعَدَانِ	(۶) يُوعَدْنَ	(۷) يُوعَدُ
(۸) يُوعَدَانِ	(۹) يُوعَدُونَ	(۱۰) يُوعَدِينَ	(۱۱) يُوعَدَانِ	(۱۲) يُوعَدْنَ	(۱۳) يُوعَدَا	(۱۴) يُوعَدَا



عَبْنُ مَادَةِ الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ: ماده‌ی افعال زیر را معین کن:

۱- يَقِفُ	۲- يَدْعُونَ	۳- تَصِفُنَ	۴- تَهْبُونَ
پاسخ: ۱- وقف	۲- ودع	۳- وصف	۴- وهب

□ اعلال در فعل مثال یائی:

اگر کمی دقت کنید خواهید دید که همه‌ی فعل‌های معتل «مثال» که در آن‌ها اعلال رخ داده است، حرف عله‌ی «واو» دارند نه حرف عله‌ی دیگری؛ یعنی «مثال واوی» هستند، لذا باید گفت فقط فعل «مثال واوی» اعلال می‌پذیرد اما فعل «مثال یائی» مانند «يَيْسُ (ناامید شد)، يَقْظُ (بیدار شد)، يَسَرُ (آسان گردید)، يَيَّنُ (یقین کرد)، يَيْسُ (خشک شد) و ...» معمولاً اعلال ندارد و در حالت مضارع به صورت «يَيَّأُسُ و ...» ظاهر می‌شود.

□ نمونه‌ای از صرف فعل مثال واوی: وعد

المضارع المجزوم	المضارع المنصوب	الأمر	المضارع		الماضي		
			المبني للمجهول	المبني للمعلوم	المبني للمجهول	المبني للمعلوم	
لم يَعِدْ	أَنْ يَعِدَ		يُوعِدُ	يَعِدُ	وَعِدَ	وَعَدَ	للغائب
لم تَعِدْ	أَنْ تَعِدَ		تُوعِدُ	تَعِدُ	وَعِدْتَ	وَعَدْتَ	
لم يَعِدَا	أَنْ يَعِدَا		يُوعِدَانِ	يَعِدَانِ	وَعِدَا	وَعَدَا	
لم تَعِدَا	أَنْ تَعِدَا		تُوعِدَانِ	تَعِدَانِ	وَعِدْتَا	وَعَدْتَا	
لم يَعِدُوا	أَنْ يَعِدُوا		يُوعِدُونَ	يَعِدُونَ	وَعِدُوا	وَعَدُوا	
لم يَعِدْنَ	أَنْ يَعِدْنَ		يُوعِدْنَ	يَعِدْنَ	وَعِدْنَ	وَعَدْنَ	
لم تَعِدْ	أَنْ تَعِدَ	عِدْ	تُوعِدُ	تَعِدُ	وَعِدْتَ	وَعَدْتَ	للمخاطب
لم تَعِدِي	أَنْ تَعِدِي	عِدِي	تُوعِدِينَ	تَعِدِينَ	وَعِدْتِ	وَعَدْتِ	
لم تَعِدَا	أَنْ تَعِدَا	عِدَا	تُوعِدَانِ	تَعِدَانِ	وَعِدْتُمَا	وَعَدْتُمَا	
لم تَعِدُوا	أَنْ تَعِدُوا	عِدُوا	تُوعِدُونَ	تَعِدُونَ	وَعِدْتُمْ	وَعَدْتُمْ	
لم تَعِدْنَ	أَنْ تَعِدْنَ	عِدْنَ	تُوعِدْنَ	تَعِدْنَ	وَعِدْتُنَّ	وَعَدْتُنَّ	
لم أَعِدْ	أَنْ أَعِدَ		أُوعِدُ	أَعِدُ	وَعِدْتُ	وَعَدْتُ	للمتكلم
لم نَعِدْ	أَنْ نَعِدَ		نُوعِدُ	نَعِدُ	وَعِدْنَا	وَعَدْنَا	



تدریب

❖ عَيْنُ الْمَعْتَلِّ وَنَوْعُهُ وَالصَّحِيحُ: فعل معتل و نوع آن و فعل صحیح را معین کن:

- (۱) «إصبروا، وَعَدْنَا، قَامُوا، يَمْلِكُنَّ، تَتَلَوُ»
- (۲) ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾: بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم.
- (۳) ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾: هنگامی که یاری خداوند و پیروزی فرا رسد.
- (۴) ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾: نزائیده و زائیده نشده است.
- (۵) ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾: به درستی که ما به تو کوثر عطا کردیم.
- (۶) ﴿أَمْ رَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ﴾: آیا کسی را که دین را دروغ می‌پندارد دیدی؟
- (۷) ﴿إِنَّكَ نَعِبْدُ وَإِنَّكَ نَسْتَعِينُ﴾: تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.
- (۸) ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾: ما را به راه راست هدایت فرما.
- (۹) ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ﴾: خداوند به مردان و زنان مؤمن، بهشت‌هایی را وعده داد.
- (۱۰) ﴿وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾: و خداوند شما را به آمرزش خویش و فروزی نوید می‌دهد.

❖ پاسخ:

معتل و نوع آن:

مثال واوی: وَعَدْنَا، لم يولد، لم يولد

اجوف واوی و یایی: قاموا (قوم)، أَعُوذُ (عوذ)، جاء (جاء)، نستعين (عون)

ناقص واوی و یایی: تتلو (تلو)، أعطينا (عطي)، رأيت (رأي)، إهد (هدي)

صحیح: إصبروا، يَمْلِكُنَّ، يُكَذِّبُ، نَعْبُدُ



تدریب

✱ اِمْلَأِ الْفَرَاقَاتِ عَلَى حَسَبِ مَا تَعَلَّمْتَ:

الماضي	المضارع	الأمر «للمخاطب»
وَجَدَ		
وَقَفَ		
وَصَلَ		

✓ پاسخ:

(۱) يَجِدُ، جَدَّ

(۲) يَقِفُ، قَفَّ

(۳) يَصِلُ، صِلْ

🔴 به فعل «وجد» در باب افعال توجه کنید:

ماضي	مضارع	امر	مصدر
أُوجِدَ	يُوجِدُ	أُوجِدْ

در ماضی و مضارع و امر تغییری در حرف عله صورت نگرفته است؛ اما مصدر آن کدام است؟

الف) إوجداد ب) إيجاد

باید دانست که در مصدر باب افعال از فعل مثال، «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود.

بنابراین پاسخ «ب» درست است.



تدریب

✱ اُكْتُبِ الْمَصَادِرَ: مصدرها را بنویس.

فعل	وَرَدَ	وَجَزَ
إفعال

✓ پاسخ: إيراد، إيجاز

کارگاه ترجمه

۱- فعل از ارکان جمله است. هنگام ترجمه به زمان و صیغه‌ی آن توجه کنیم!

۲- هنگام ترجمه‌ی فعل، لازم یا متعدی بودن را مورد توجه قرار دهیم!

۳- شناخت و دقت روی برخی مسائل که مختص اسم می‌باشد، از قبیل: مفرد، مثنی، جمع بودن، نوع مشتق، معرفه و نکره بودن و ... برای ترجمه‌ی صحیح ضروری است.

۴- دقت کنیم که هر فعل، فاعل یا نائب فاعلی دارد. هنگام ترجمه، آن‌ها را درست تشخیص دهیم.

✱ متن زیر را بخوانید و پس از پاسخ دادن به سؤالات، آن را ترجمه کنید:

آنالیز ترکیبی متن کارگاه ترجمه (ترجمه و قواعد)

قال	البلبل	لِلصَّغِيرِ	أنا	أَتَعَجَّبُ	مِنْ حَالِي	و	حَالِكَ
گفت	بلبل	به شاهین	من	تعجب می‌کنم	از حالم	و	حالت
فعل	فاعل	جائز و مجرور	مبتدأ	فعل و فاعل (خبر)	جائز و مجرور، مضاف‌إلیه	—	معطوف، مضاف‌إلیه

أَنْتَ	مُكْرَمٌ	و	مُحِبُّوبٌ	عِنْدَ	النَّاسِ
تو	گرامی داشته شده	و	دوست‌داشتنی	نزد	مردم
مبتداً	خبر	—	معطوف	مفعول‌فیه	مضاف‌إلیه
يَحْمِلُكَ	الأَشْرَافُ	عَلَى	أَيْدِيهِمْ	مَعَ	أَنْتَ
حمل می‌کنند تو را	ثروتمندان	روی	دستانشان	با	این‌که تو
فعل، مفعول‌به	فاعل	—	مجرور بحرف الجرّ، مضاف‌إلیه	مفعول‌فیه	—، اسم أَنْ
و	أَنَا	مُحِبُّوسٌ	مُحْتَقَرٌ	مَعَ	أَنْي
و	من	زندانی	حقیر‌شده	با	این‌که من
—	مبتداً	خبر	...	مفعول‌فیه	—، اسم أَنْ
قَالَ	الصَّقْرُ	إِنَّهُمْ	يُكْرِمُونَنِي	لَأَنْنِي	أَصِيدُ
گفت	شاهین	همانا ایشان	گرامی می‌دارند مرا	زیرا من	شکار می‌کنم
فعل	فاعل	—، اسم إِنَّ	فعل و فاعل، —، مفعول (خبر إِنَّ)	—، اسم أَنْ	فعل و فاعل (خبر أَنْ)
فَأَنَا	أَعْمَلُ	و لَا أَتَكَلَّمُ	و لَكِنَّكَ	تُعَزِّدُ	و لَا تَعْمَلُ
پس من	کار می‌کنم	و سخن نمی‌گویم	ولی تو	آواز می‌خوانی	و انجام نمی‌دهی
—، مبتداً	فعل و فاعل (خبر)	—، فعل و فاعل	—، اسم لَكِنَّ	فعل و فاعل (خبر لَكِنَّ)	—، فعل و فاعل
فَأَنْتَ	تَقُولُ	و	لَا تَعْمَلُ!		
پس تو	(سخن) می‌گویی	و	عمل نمی‌کنی		
—، مبتداً	فعل و فاعل (خبر)	—	—، فعل و فاعل		

بلبل به شاهین گفت: من از حال خود و حال تو تعجب می کنم. تو نزد مردم گرامی و دوست داشتنی هستی. ثروتمندان تو را روی دستانشان حمل می کنند با این که تو سخن نمی گویی. من یک زندانی حقیر شده هستم با این که من یک سخن گوی آوازخوان هستم. شاهین گفت: همانا ایشان مرا گرامی می دارند برای این که من برایشان شکار می کنم و سخن نمی گویم. پس من کار می کنم و سخن نمی گویم ولی تو آواز می خوانی و کاری انجام نمی دهی، پس تو (سخن) می گویی و عمل نمی کنی.

□ الْأَسْئَلَةُ:

۱- عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي مَعْنَى الْكَلِمَاتِ: در معنای کلمه ها، درست را معین کن.

- «صَقْرٌ»: گنجشک «مُحْتَقَرٌ»: تحقیر شده «مُعَزِّدٌ»: آوازه خوان
- باز شکاری کبوتر تحقیر کننده مغرور کوچک و صغیر آواز پرده

۲- عَيْنُ الْعُنْوَانِ الْمُنَاسِبِ لِلنَّصِّ: عنوان مناسب را برای متن معین کن!

- صَيْدُ الصَّقْرِ الْقَوْلُ وَالْعَمَلُ كِرَامُ النَّاسِ

۳- مَا هُوَ الْقَصْدُ مِنَ النَّصِّ؟

- دَمُّ النَّطْقِ تَغْرِيدُ الْبَلْبَلِ مَذْخُ الْعَمَلِ

☆ پاسخ:

۱- صقر: باز شکاری، مُحْتَقَرٌ: تحقیر شده (این کلمه اسم مفعول است و باید مفعولی ترجمه شود)، مُعَزِّدٌ: آوازه خوان

۳- مَذْخُ الْعَمَلِ: ستایش عمل

۲- الْقَوْلُ وَالْعَمَلُ: گفتار و عمل

التمرین الاول

✱ عَيْنِ الْأَفْعَالِ الْمُعْتَلَّةِ وَاجْعَلْهَا فِي الْجَدُولِ^(۱): فعل‌های معتل را معین کن و آن‌ها را در جدول قرار ده.

۱- ﴿إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

﴿إِنَّ﴾	الْأَرْضَ	يَرِثُهَا	عِبَادِيَ	الصَّالِحُونَ﴾
همانا زمین، بندگان شایسته‌ی من آن‌را به ارث می‌برند.				

۲- ﴿اللَّهُمَّ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

﴿اللَّهُمَّ﴾	هَبْ	لَنَا	مِنْ	لَدُنْكَ	رَحْمَةً	إِنَّكَ	أَنْتَ	الْوَهَّابُ﴾
خدایا، رحمتی را از جانب خود به ما ببخش، همانا تویی بسیار بخشنده.								

۳- ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

﴿وَاللَّهُ﴾	يَهْدِي	مَنْ	يَشَاءُ	إِلَى	صِرَاطٍ	مُسْتَقِيمٍ﴾
و خداوند کسی را که می‌خواهد به راهی راست هدایت می‌کند.						

✱ پاسخ:

الْفَعْلُ الْمُعْتَلَّ	يَرِثُ	هَبْ	يَهْدِي
الحروف الأصلية	ورث	وهب	هدي
نوع المعتل	مثال واوی	مثال واوی	ناقص یایی

التمرین الثاني

✱ اِمْلَأُ الْفَرَاغَ بِالصِّيْغَةِ الْمُنَاسِبَةِ^(۲): جای خالی را با صیغه‌ی مناسب پر کن.

۱- ﴿و..... الْمُوَازِينَ الْقِسْطَ لَيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ «يَضَعُ» للمتكلم مع الغير

﴿و﴾	الْمُوَازِينَ	الْقِسْطَ	لَيَوْمِ	الْقِيَامَةِ﴾
و ترازوها را برای قسط و عدالت برای (در) روز قیامت قرار می‌دهیم.					

۲- ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا.....﴾ «يَصِفُ» للغائبين

﴿فَسُبْحَانَ﴾	اللَّهِ	رَبِّ	الْعَرْشِ	عَمَّا﴾
پس پاک و منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آن‌چه که وصف می‌کنند.					

۳- ﴿الَّذِينَ..... الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ «يَرِثُ» للغائبين

﴿الَّذِينَ﴾	الْفِرْدَوْسَ	هُمْ	فِيهَا	خَالِدُونَ﴾
کسانی که بهشت را به ارث می‌برند ایشان در آن جاودانند.					